

عقب‌ماندگی و توسعه در ایران

تقی آزاد ارمکی*

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۶/۳۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۲/۳۱

چکیده

توسعه‌یافتگی با توسعه‌نیافتگی و عقب‌ماندگی در نزد بسیاری از صاحب‌نظران توسعه‌ای در ایران همراه هم و تا حدودی به‌جای هم مورد استفاده قرار گرفته است. این اختلاط مفهومی و معنایی زمینه بدفهمی‌های عمده‌ای در مورد جریان توسعه در ایران شده است. در این مقاله سعی شده است تا ضمن معرفی زمینه‌ها و بستر ظهور جریان اندیشه‌ای که به‌جای شناخت توسعه به‌عنوان فرآیند و عمل، بر عقب‌ماندگی و توسعه‌نیافتگی تأکید کرده‌اند، به ابعاد این پدیده با عنوان پارادایم عقب‌ماندگی اشاره گردد. در این مسیر به‌جای تأکید بر سؤال «چه باید کرد؟» بر سؤال «چه نباید کرد؟» تأکید خواهد شد. زیرا سؤال اول ما را به‌سوی آرمان‌گرایی جدیدی در توسعه سوق می‌دهد که همراه با افزایش انتظارات و آرزوها تا فهم واقعیت‌های پیرامونی و تواناسازی در بهره‌گیری بهتر از شرایط است. در این مسیر، به لحاظ مفهومی و نظری، توسعه بومی و تجربه توسعه به‌جای توسعه بیرونی و عقب‌ماندگی اصل خواهد شد و به لحاظ عملی هم

به‌جای محوریت بخشیدن به برنامه‌های متمرکز دولتی، بر مشارکت مردمی و توسعه مردم مدار تأکید خواهد شد.

مفاهیم کلیدی: توسعه‌نیافتگی، عقب‌ماندگی، تجربه و برنامه توسعه، توهم توسعه‌ای، توسعه مردم مدار

مقدمه

در این مقاله مؤلف در پرداختن به توسعه‌نیافتگی و توسعه، دو هدف عمده را در نظر دارد؛ هدف اول، برای شناخت ماهیت توسعه‌نیافتگی به لحاظ نظری و تجربی و معرفی پارادایم عقب‌ماندگی است. زیرا از طریق این نظام مفهومی، درک زمینه‌ها و شرایط بدفهمی‌های ایجادشده در مورد وضعیت توسعه در ایران دنبال می‌شود. بدین لحاظ بخشی از مقاله به معرفی پارادایم توسعه‌نیافتگی و میزان کارایی آن در فهم جریان توسعه‌نیافتگی به لحاظ مفهومی در ایران اختصاص دارد. هدف اول، شناخت مفهومی توسعه، نظام‌های مفهومی حاکم بر جریان توسعه در ایران در سایه توسعه‌نیافتگی معارض با توسعه‌یافتگی است. با توجه به بدفهمی‌های متعدد صورت گرفته در مورد جریان توسعه در ایران، تلاش اصلی در مقاله نشان دادن راه‌های گذر از این شرایط و دستیابی به فهم از توسعه در ایران به لحاظ مفهومی، روشی و تجربی است. این تلاش با محوریت بخشیدن به پارادایم عقب‌ماندگی برای درک بدفهمی‌ها و تأکید بر تجربه توسعه برای رسیدن به الگوی توسعه در ایران دنبال می‌شود. هدف دوم، تأکید بر جریان توسعه به لحاظ تجربی به‌عنوان گامی در صورت‌بندی و درک درست واقعی از توسعه است. تلاش عمده‌ای که در این قسمت از بحث شده است با هدف رسیدن به الگوی ایرانی اسلامی توسعه است. تجربه توسعه مشتمل بر نقش و جایگاه سازمان و کارگزاران توسعه‌ای و نحوه ظهور و بروز توسعه (تجربه توسعه‌ای به لحاظ تاریخی در ایران) در ایران است.

آنچه که تاکنون در مورد توسعه در ایران شاهد هستیم اگر نگویم که به یکی یا هر دو هدف و پدیده یادشده بی‌اعتنایی شده است، می‌توانم به‌طور دقیق و بر اساس تجربه‌ام در این حوزه تأکید کنم که ارتباط بین آن‌ها مورد توجه نبوده است. در این نوشتار سعی دارم تا پس از مرور بر وضعیت این دو ساحت در حوزه توسعه، بر ارتباط بین آن‌ها و فضایی که با عنوان «گفتمان توسعه‌ای» در ایران شکل گرفته است تأکید کنم. انجام دقیق وظیفه (هدف اشاره شده) برایم امکانی فراهم خواهد ساخت تا زمینه‌ها و الزام‌هایی چند، در دستیابی به الگوی توسعه در کشور اسلامی ایران را مورد توجه قرار دهم.

تقدم مفهوم توسعه نیافتگی بر توسعه یافتگی

توسعه یکی از پرچالش‌ترین مفاهیم و موضوعات در ایران است. چالشی شدن این موضوع به تقدم حضور برنامه‌ای تا مفهومی و نظری آن در ایران برمی‌گردد. ما پیش از این که دانش و آگاهی از توسعه داشته باشیم، وارد اجرای برنامه‌های توسعه‌ای شدیم. اولین برنامه‌های توسعه با همراهی کارشناسان آمریکایی در ایران سامان یافت و تا دوران حاضر توسعه به‌گونه‌ای مستقیم و غیرمستقیم الگوبرداری از توسعه جهان غربی است. ساحت تابعی برنامه‌های توسعه منشأ جدایی بین کسانی که به لحاظ نظری و مفهومی درگیر توسعه هستند، با کسانی که به لحاظ عملی و تجربی با آن زیست می‌کنند، شده است. در نتیجه می‌توان مدعی شد که در ایران با دو ساحت معطوف به توسعه کم ارتباط باهم، روبرو هستیم، که یکی مطالعات توسعه‌ای است و دیگر عمل توسعه‌ای. اولی را منتقدان و روشنفکران و معترضان دنبال می‌کنند و دومی را بوروکرات‌ها و مردم. بوروکرات‌ها مسئول تهیه برنامه‌های توسعه‌ای و در بعضی از شرایط اجرای آن هستند و مردم هم درگیر آن به لحاظ عینی هستند. همین دوگانه ایجاد شده، فضای توسعه‌ای در ایران را دچار مشکل بنیادی کرده است. عده‌ای کارگزار

توسعه هستند و گوش شنوایی به سخن منتقدان و معترضان توسعه ندارند و عده‌ای هم ناقد و داور برنامه و عمل توسعه در ایران هستند و به تجربه توسعه در ایران توجه ندارند. کارگزاران توسعه بر اساس قوانین و برنامه‌های توسعه‌ای و نیازهای مردم و اقتضائات اجتماعی و سیاسی توسعه را پیش می‌برند و ناقد آن هم بر اساس نظام‌های مفهومی آموخته شده به داوری می‌پردازند. کمتر شرایط و موقعیتی فراهم شده است تا این دو نیرو موقعیت با یکدیگر مرتبط باشند و عمل همگرایانه انجام دهند. متأسفانه در جامعه ایرانی نیروی اجتماعی و فکری پیوند زننده میان این دو هم موجود نیست. نیروهای مدافع توسعه و صاحب ایده در توسعه در ایران کم هستند.

تلاش‌های متعددی به واسطه طرفین در پیوستگی صورت گرفته است ولی به دلیل سوگیری کار به جایی نرسیده است. می‌توان از شکل‌دهی سازمان برنامه و بودجه به واسطه بوروکرات‌ها و مجریان توسعه در جلب نظر صاحب‌نظران و منتقدان توسعه یاد کرد. ولی ساختار متصلب سازمان برنامه و بودجه و حاکمیت سلسله مراتبی آن امکانی برای حضور مؤثر منتقدان و داوران توسعه فراهم نساخته است. تلاش‌ها در حد حضور در جلسه و در نهایت اختلاف نظر بوده است. سیاست حاکم بر این سازمان، جهت حضور منتقدان را تعیین می‌کرده است تا ساحت کارشناسی. از طرف دیگر، در دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی هم با تلاش منتقدان و اصحاب توسعه، فضای پیوند فراهم می‌شده است. ولی به دلیل بی‌ارتباطی دانشگاه با صنعت و مراکز تصمیم‌ساز، نتایج کار دانشگاهیان دامن زدن به فضای نقد و اعتراض نسبت به روند توسعه در ایران بوده است. در کنار این دو تصمیم و عامل پیوندی، حوزه مطبوعات و روشنفکری هم درگیر مباحث توسعه بوده است. به نظر می‌آید این فضا یکی از اصلی‌ترین عوامل و زمینه‌های جدایی بین صاحب‌نظران حوزه دانشگاه و مراکز پژوهشی با متخصصان و برنامه‌ریزان و برنامه‌نویسان توسعه‌ای در سازمان برنامه و بودجه بوده است. افرادی که در این فضا به بحث در مورد توسعه پرداخته‌اند بر افتراق تأکید داشته‌اند تا پیوستگی. زیرا جریان‌های فکری مارکسی، اثباتی و لیبرالی و اسلامی حاکم بر فضای روشنفکری و رسانه‌ای به

نقد سازمانی توسعه مطرح در سازمان برنامه و بودجه و نقد علمی توسعه در دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقاتی اقدام کرده تا به شناسایی نقاط پیوندی. بیشترین ادبیات تولیدشده فضای روشنفکری و رسانه‌ای در مورد توسعه با جهت‌گیری توسعه‌نیافتگی در ایران می‌باشد.

با توجه به تجربه طولانی جدایی فضای مفهومی و اجرایی توسعه و ناکارآمدی جهت‌گیری‌های مفهومی متأثر از فضای روشنفکری و رسانه‌ای در مورد توسعه، ضرورت عام در بازنگری شرایط فراهم شده است. این ضرورت عام ما را به بازنگری در برنامه‌های توسعه و اقدام برای ارائه نظام‌های مفهومی و نظری و مدل‌های اجرایی توسعه‌ای که معطوف به سرزمین، فرهنگ و مردم و با عنوان «الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت» است، فراخوانده است. در نتیجه ما در شرایط و موقعیتی قرار گرفته‌ایم تا به درکی از جریان توسعه برسیم و در آن با پیوسته شدن نیروها و سرمایه‌ها، اقدامی جمعی را شروع کنیم. این وضعیت امکان و فرصتی برای نیروهای معتقد به توسعه و درگیر برنامه و عمل توسعه‌ای فراهم ساخته است. در نتیجه این وضعیت در قالب چندین سؤال اساسی زیر قابل طرح است:

- برای رسیدن به الگوی توسعه مناسب در ایران نقطه شروع کجاست؟
- آیا بدون در نظر گرفتن سابقه توسعه در ایران می‌توان به این بحث وارد شد؟
- اگر قرار شد که به واقعیت تجربی توسعه در ایران مراجعه کنیم، از چه نظام مفهومی برای فهم و داوری بایستی بهره‌گیری کنیم؟
- در این فضای مفهومی جای کنشگران توسعه اعم از دولت، مردم، نقادان و معترضان توسعه کجاست؟

- چه پیوند و تناسبی بین حاصل کار با شرایط فرهنگی و سرزمینی و تاریخی در ایران می‌تواند برقرار شود؟
- چه تناسبی بین حاصل کار با شرایط توسعه‌ای جهانی می‌تواند برقرار شود؟
- داور و ناظر در این فرآیند چه مشخصاتی دارد و چگونه امکان مداخله‌گری و نظارت بر جریان کار را خواهد داشت؟

با توجه به سؤال‌های مطرح شده، به تلاش‌هایی که تاکنون انجام شده و فضای کلی با عنوان «مطالعات و اندیشه توسعه در ایران» مراجعه می‌کنیم. مراجعه به ادبیات تولید شده در مورد توسعه در ایران ضروری است. در یک نگاه کلی ما با سه سنخ از افراد و گروه‌ها با اهداف و روش‌های متفاوت روبرو هستیم. در ادامه به توضیح اجمالی هر یک از سه سنخ پرداخته می‌شود.

اولین سنخ مشتمل بر گروه مدافعان توسعه می‌باشند. عده‌ای سعی داشته و دارند تا هر چه هست را خوب و بعضاً عالی جلوه داده و به دفاع سفت‌وسخت از آن بپردازند. که می‌توان این سنخ را «مدافعان توسعه» باوجود «گفتمان توسعه مدار» نامید. افراد این گروه کمتر به مشکلات توسعه در ایران توجه کرده و استمرار توسعه را اصل می‌دانند. در میان این گروه هم صاحب‌نظر توسعه‌ای هست و هم برنامه‌نویس و هم مجری توسعه و مدافع آن. افراد و گروه‌های مدافع توسعه در ایران بیشتر همراه با نظام اداری و سیاسی عمل کرده و بخشی از سازمان اداری می‌باشند. ممکن است عده‌ای از آن‌ها به‌عنوان اعضای اصحاب رسانه یا منتقدان توسعه هم دیده شوند، ولی به شبکه اجتماعی تشکیل‌شده گفتمان «مدافعان توسعه» تعلق دارند. گروه مرجع آن‌ها از میان مدافعان توسعه می‌باشند و با افراد این گروه‌ها حشرونشر دارند. به همین دلیل هم هست که بیشتر افراد این فضای مفهومی و گفتمانی، هر یک به شکلی در دولت‌های متعدد و حتی معارض به لحاظ روش‌های توسعه‌ای؛ حاضر بوده و مسئولیت

برنامه‌ریزی توسعه‌ای ایران را به عهده داشته‌اند. این افراد در سازمان توسعه‌ای کشور با گرایش راست گرایانه و چپ‌گرایانه و اعتدالی حاضر بوده‌اند. با همه اختلافاتی که در مورد روش و نحوه اجرای برنامه‌های توسعه‌ای دارند، در اجرای برنامه‌های توسعه‌ای وحدت نظر دارند.

دومین سنخ از اصحاب توسعه در ایران در مقابل سنخ اول به لحاظ هدف و روش می‌باشند. آن‌ها با محوریت نفی توسعه، سامان‌یافته و حیات اجتماعی یافته‌اند. آن‌ها را باید با عنوان «گفتمان ضد توسعه و پیشرفت» نامید. ادعای اصلی این گروه بی‌حاصل بودن تلاش‌های توسعه‌ای در ایران است. عموماً گفته‌اند که توسعه در کشوری چون ایران که دارای پیشینه تاریخی استبدادی ضد توسعه‌ای است و در آن سنت و فرهنگ دینی حاکم است و مردم دارای تمایلات دینی هستند هر نوع تلاشی به نام توسعه، نتیجه‌ای به‌جز دور شدن از توسعه و اختلال در نظام سنتی جامعه در پی نخواهد داشت. افراد این گروه کمتر از میان کارشناسان و متخصصان اداری هستند. بیشتر آن‌ها از فضای رسانه‌ای و روشنفکری و دانشگاهی آمده و گفتمان «ضد توسعه‌ای» را شکل داده‌اند. افراد دارای یک مبنای فکری و عقیدتی نیستند. از مارکسیست تا مسلمان در میان آن‌ها دیده می‌شود. افراد با گرایش فکری و عقیدتی مارکسیستی به فقدان زیرساخت‌های اجتماعی مناسب برای توسعه اشاره می‌کنند. آن‌ها مدعی‌اند برای ورود به جریان توسعه ورود به سازوکارهای نظام سرمایه‌داری با گذر از دوره فئودالی و شبه فئودالی ضروری است. از نظر آن‌ها به دلیل عدم تحقق این پیش‌شرط است که توسعه امری موهوم در ایران است. بعضی از افراد با گرایش و باور به اسلام ضد توسعه هستند. آن‌ها مدعی‌اند که توسعه به هر شکل آن در ایران (چه در قالب ایده و چه در قالب برنامه) شرایط گذر از نظام سنتی که دینی است را فراهم کرده و حاصل جامعه در فرآیند توسعه یا توسعه‌یافته، گذر از سنت و فرهنگ اسلامی و اسلام است. هرچند که ادبیات تولیدشده به‌واسطه این دو گروه خیلی بسیار نیست ولی مناقشه‌های ایجاد شده به‌واسطه آن‌ها در کلیت فضا و مطالعات توسعه‌ای باقی است و

دستمایه گروه منتقدان و معترضان توسعه (مدافعان عقب‌ماندگی توسعه) در ایران شده است.

هر دو گروه با وجود این که در بعضی از ویژگی‌ها و شرایط متفاوت می‌باشند و در فضای عمومی ضد هم تعبیر شده‌اند، اما دارای چندین صفت ویژگی عمده مشترک هستند. مشترکات آن‌ها موجب شده است تا تفاوت‌ها خیلی فهمیده نشوند. اولین صفت ویژگی مشترک آن‌ها بی‌اعتنایی به واقعیت‌های جاری در ایران است. یکی به دلیل دفاع از توسعه، از مشکلات ایجاد شده دور شده و بحران‌های اجتماعی و فرهنگی ریشه‌دار در توسعه را در نمی‌یابند. در مقابل گروه مخالفان توسعه نیز از نتایجی که توسعه در زندگی مردم ایجاد کرده و آن‌ها را وارد دوره جدید زندگی کرده است، غفلت می‌کنند. اولی‌ها مدرنیست جلوه کرده و دومی‌ها سنتی، در حالی که هر دو در یک ساحت مدرنیست زیست می‌کنند با دو تعبیر متفاوت. یکی خودش را مدرن مدافع توسعه می‌خواند و دیگری سنت‌گرای ضد توسعه. سومین صفت مشترک آن‌ها، ایده آل‌گرا بودنشان می‌باشد. آن‌قدر ایده آل شده‌اند که از فضای گفتمانی خارج شده و تعبیر ایدئولوژیک از فضا و شرایط ارائه داده‌اند. به همین دلیل است که آن‌ها در صفت چهارمی مشترک هستند که آن را نفی دیگری و عدم نقدپذیری است. آن‌ها با گروه‌های بسته عقیدتی که ساخته‌اند، از خلاقیت دور شده و به انجماد فکری رسیده‌اند. پنجمین صفت و مشخصه آن‌ها به نتیجه کار و تلاش آن‌ها برمی‌گردد، که ایجاد و عمق بخشیدن به فضای دوگانه مفهومی و رفتاری معطوف به توسعه است. این فضا آن‌قدر فراگیر شده است که هم بهره‌گیران از نتایج توسعه و هم معترضان به توسعه احساس خوشی از آن ندارند. ما در زندگی روزمره‌مان با بسیاری برخورد می‌کنیم که به جای رضایت از بهره‌گیری از تکنولوژی یا علم و دانش و دیگر نتایج توسعه، به اعتراض می‌پردازند. همه ضمن این که بیننده رسانه‌های مدرن هستند نسبت به آن به‌طور کنایه‌آمیزی به دفاع از شرایط و زمانه بی‌رسانه می‌پردازند.

سنخ سوم مشتمل بر گروه‌های متعدد اجتماعی است. وجه مشترک آن‌ها در میان راه گرفتن دو سنخ اشاره شده است. زیرا در ادامه این مسیر دوگانه شدن توسعه (مدافع و مخالف) شاهد شکل‌گیری گروه دیگری هستیم که نه آنقدر مدافع هستند که مشکلات را نفهمند و نه آنقدر مخالف که واقعیت جاری توسعه را درک نکنند. این گروه را می‌توان «توسعه‌ای‌های تجربی» نامید. حاصل کار آن‌ها به‌جای برنامه توسعه یا ایدئولوژی ضد توسعه، مطالعات توسعه‌ای با نگاه آسیب شناسانه است. به دلیل محوریت بخشیدن به «آسیب‌های توسعه‌ای» بدفهمی عمده‌ای شکل گرفته است. در این نگاه آسیب شناسانه است که بیشتر تبدیل و تحویل واقعیت‌ها، با نظام‌های مفهومی مورد قبول محقق، دنبال شده است تا شناخت مشکلات توسعه در ایران. این وضعیت و ابعاد آن را به‌طور تفصیلی در دو کتاب اندیشه‌سازی در ایران و بینان‌های فکری نظریه جامعه ایرانی به‌طور تفصیلی بازگو کرده‌ام. ادعای مؤلف در این دو اثر این است که بیشتر تلاش‌های گروه سوم، اصحاب مطالعات توسعه‌ای، توضیح نظام‌های مفهومی مورد قبول با ارجاع به واقعیت‌های اجتماعی به شکل پراکنده است. نتیجه این نگاه نوعی بی‌اعتنایی به واقعیت تجربی و تاریخی ایران می‌باشد. بیشتر محققان این حوزه مطالعاتی، به واقعیت‌های پراکنده و کلی مراجعه کرده‌اند، البته نه برای فهم جهان ایرانی و روند توسعه و پیشرفت، بلکه تلاشی که آن‌ها صورت داده‌اند در اثبات مفاهیم مورد نظرشان می‌باشد. این نوع تلاش در مجموع با عنوان «پارادایم عقب‌ماندگی» در توسعه و تفکر اجتماعی نام گرفته است. به دلیل اهمیت نقش این نظام مفهومی در فهم نحوه ظهور بدفهمی‌های موجود در جریان توسعه در ایران، نیازمند بحث تفصیلی‌تری هستیم که در ادامه به آن اشاره می‌کنم.

چیستی پارادایم عقب‌ماندگی

پارادایم عقب‌ماندگی فضای کلی مفهومی به تعبیر ریتزر در بردارنده چهارعنصر مرکزی است. اولین آن، وجه نظر و موضوع است. دومین آن، مثالواره (ها) می‌باشد. سومین آن نظریه‌ها و چهارمین عنصر آن روش‌ها و سیاست‌های اجرایی است. در ادامه به تشریح هر یک از عناصر اشاره‌شده این پارادایم پرداخته خواهد شد.

۱- اولین عنصر مرکزی پارادایم عقب‌ماندگی موضوع «عقب‌ماندگی» تا

توسعه است. تمرکز بر «عقب‌ماندگی» سیمای این پارادایم و نظام‌های فکری و مفهومی شکل گرفته از آن، را متفاوت از پارادایم‌های مطرح در فضای توسعه، چون پارادایم کلاسیک‌ها یا نئوکلاسیک‌ها، پارادایم ساختارگرا، پارادایم مارکسی، پارادایم مائوئیستی، و پارادایم نیازهای اساسی ساخته است. در هر یک از پارادایم‌های اشاره‌شده تمرکز اصلی بر مفهوم و معنی «توسعه» و «توسعه‌یافتگی» است تا «توسعه‌نیافتگی» یا «عقب‌ماندگی» درحالی‌که در پارادایم موردنظر ما کانون توجه‌ها بر مفهوم و معنی «عقب‌ماندگی» است.

در ادامه درکی که از مفهوم و معنی عقب‌ماندگی به‌جای توسعه‌یافتگی وجود دارد، هر یک از مدعیان نظام‌های مفهومی و فکری در این فضای پارادایمی به طرح سؤالی برای بررسی و تحلیل و تحقیق پرداخته‌اند. در مجموع سؤال‌های مطرح شده در این فضای پارادایمی عبارتند از:

- چرا ایران عقب مانده است؟
- چرا تحولات اجتماعی در ایران به‌سرعت دچار فروپاشی می‌شود؟
- چرا هر جنبشی در ایران به آشوب تبدیل می‌شود؟
- چرا نخبه‌کشی در ایران جاری است؟
- چرا و چگونه سنت در ایران به کانونی ضد توسعه تبدیل شده است؟

- چرا ساحت‌های دوگانه بسیاری چون روشنفکران خائن و خادم، سرمایه‌داری ملی وابسته، زنان مدرن و سنتی، و ... در ایران جاری است؟

- چرا در ایران واقعیت‌ها و ایده‌آل‌ها دو جنس مغایر شده‌اند؟ و ...

با وجود این‌که سؤال‌های یادشده با یکدیگر متفاوت می‌باشند، اما همه در یک امر واحد مشترک هستند، وجه مشترک همه سؤال‌های اشاره شده تأکید بر فرض بینادی ساختار نامناسب با توسعه در ایران است. تلاش اصلی آن‌ها برجسته کردن بی‌تناسبی شرایط اجتماعی ایران با جریان توسعه است. این بی‌تناسبی است که هر نوع اقدام توسعه‌ای در ایران را به ضد توسعه تبدیل می‌کند. به عبارت دیگر، فرض بینادی همه محققان جامعه ایرانی این است که ایران به دلایل بسیاری استعداد توسعه و پیشرفت را ندارد. یکی بر حضور سنت و دین به‌عنوان مانع توسعه تأکید کرده است و دیگری بر نقش سابقه تاریخی و تمدنی به‌عنوان مانع و دیگری به نقش نفت و موقعیت سوق‌الجیشی ایران تأکید کرده و بسیاری هم بر خلق و خوی ایرانی که غیرعقلانی است تأکید کرده‌اند. این محققان برای نشان دادن اعتبار نظر و داعیه‌شان به مستندات تاریخی پراکنده و درهم و برهم مراجعه کرده‌اند.

۲- مثالواره عنصر دوم پارادایم عقب‌ماندگی. در این فضای فکری شخصیت محوری وجود ندارد. ولی در یک نگاه کلی می‌توان به بخش‌های این مثالواره اشاره کرد. بخش اول، منابع ارجاعی هستند. بخش دوم، دوره تاریخ مورد مراجعه است و بخش سوم انسان ایرانی است.

الف- همه محققان این حوزه برای اثبات داعیه‌هایشان با عنوان عقب‌ماندگی به منابع تاریخی انتخابی مراجعه می‌کنند. اصلی‌ترین منابع مورد ارجاع همان‌هایی است که با فرض اشاره شده تهیه شده است. سفرنامه‌های خارجیان در ایران و شرح حال رجل

سیاسی شکست خورده و خارج شده از قدرت و سیاست دو منبع عمده برای محققان بوده است.

ب- دومین بخش مثالواره آن‌ها تأکید بر دوره قاجاریه می‌باشد. آن‌ها مثالواره تاریخی عقب‌ماندگی در ایران را عصر قاجاریه می‌دانند، زیرا در این دوره تاریخی بخش اعظم سرزمین ایران در اثر جنگ‌های طولانی و شکست ایرانیان در آن‌ها به‌ضمیمه کشورهای همسایه درآمد. از طرف دیگر، ساختار استبدادی نظام قاجاری منشأ ظهور انقلاب مشروطه شد که درنهایت بازتولید نظام شاهی در قالب نظام پهلوی بر ایران حاکم شد. مدعیان این فضای مفهومی خیلی تفاوتی در وضعیت توسعه‌ای و مدنی ایران پس از عصر پهلوی با ایران عصر قاجاریه نمی‌شناسند. عده‌ای هم مدعی‌اند شرایط ایران پس از انقلاب مشروطه که به تشکیل رژیم پهلوی انجامید به لحاظ سیاسی و ساختاری، در ظهور تفکر و جریان توسعه، نامناسب‌تر هم شد.

ج- انسان ایرانی. در این پارادایم فکری تصویری نارسا از انسان ایرانی ارائه شده است. به‌طور ویژه به بعضی از ابعاد انسان ایرانی اشاره می‌شود:

- ما ایرانیان همیشه تصویری بیشتر از آنچه که بوده و هستیم از خودمان ارائه داده‌ایم. وقتی در مورد خودمان خوب گفته‌ایم، بیش از میزانی که خوب بوده‌ایم سخن گفته‌ایم. این که گفته شده است هنر نزد ایرانیان است و بس یکی از همین کلیشه‌ها می‌باشد. در بسیاری از شرایط گفته‌ایم که مردم ایران مردمان بسیار باهوش هستند، یا این که مردم ایران به دلیل هوش بسیارشان اهل ریاضی و کارها و رفتارهای منطقی و عقلانی هستند.

- یا این که تمدن ایرانی بهترین تمدن در طول تاریخ بوده است و ... از طرف دیگر وقتی شروع به نقد خودمان کرده‌ایم بدترین تعابیر را در مورد فرهنگ، دین، اخلاق، مردم، سیاست و دولت ایرانی بکار برده‌ایم.

- گفته‌ایم و بارها هم تکرار کرده‌ایم که ایرانیان مردمان حقه‌باز و ریاکار و تابع قدرت و استبدادزده و احساسی هستند. در این زمینه مستندات بسیاری ارائه داده‌ایم. گروه‌هایی از مردم ایران‌هم در این زمینه پشت‌از شده‌اند و مخرب.

۳. عناصر مفهومی و نظری پارادایم. پارادایم عقب‌ماندگی متشکل از نظام‌های مفهومی و نظری و شیوه‌های تحقیقاتی و متون و نیرو و مناسبات اجتماعی و نظام‌های اخلاقی و ارزشی بسیار است. اصلی‌ترین نظریه‌های مورد استفاده در این حوزه عبارتند از: نظریه استبداد آسیایی و شرقی و ایرانی، نظریه شیوه تولید آسیایی ایرانی، مفهوم فئودالیسم شرقی، آسیایی و ایرانی، نظریه جامعه و سیاست و فرهنگ و اقتصاد دوگانه، نظریه جامعه سنتی ضد توسعه، و مفهوم تجدد وارونه وابسته. محققان و مدعیان هر یک از فضاها مفهومی و نظری سعی داشته‌اند تا بر دامنه اثر و توضیح‌دهندگی‌شان با ارجاع به واقعیت‌های متنوع و پراکنده بیفزایند. آن‌ها با ارجاع به یک واقعیت انضمامی منفک شده از شرایط تاریخی ایران سعی در اثبات داعیه مفهومی ادعایی‌شان دارند. در مقابل کمتر تلاش جدی و علمی در طرح سؤال‌های بنیادی در مورد جریان توسعه در ایران و تلاش در پاسخ دادن به آن‌ها صورت داده‌اند. در نتیجه با وجود این‌که آن‌ها کارشان را تاریخی می‌انگارند ولی از جهت نگاه و روش در ضعف می‌باشند.

۴. عنصر چهارم پارادایم عقب‌ماندگی، جهت‌گیری‌ها و روش‌ها و سیاست‌های اجرایی است. این جهت‌گیری‌ها در قالب داوری‌ها و تحلیل‌های افراد و گروه‌های متعددی که آن‌ها را در قالب پارادایم عقب‌ماندگی قرار داده‌ایم از منابع متعدد به‌طور کلی به شرح زیر بازگو می‌شوند:

الف- تقدم سوگیری سیاسی بر سوگیری علمی در طرح سؤال و جستجو در پاسخ به سؤال. این مشکل اساسی همه تحقیقات صورت گرفته در مورد جریان توسعه‌ای در ایران است. وقتی محققان ایرانی و خارجی توسعه‌نیافتگی ایران را فرض

گرفته‌اند در مراجعه به منابع حتی معتبر تاریخی، چیزی به جز توسعه‌نیافتگی نخواهند یافت. آن‌ها مستندات را برجسته خواهند کرد که تایید کننده توسعه‌نیافتگی ایران به لحاظ تاریخی و تجربی باشند.

ب- بی‌اعتنایی به تجربه زیسته ایرانیان به لحاظ تاریخی یکی دیگر از ویژگی‌های محققان می‌باشد. ما در تحقیقاتی که این افراد انجام داده‌اند رنگ و بوی ملی و بومی کمتری را می‌بینیم. درحالی‌که بیشتر محققان غربی با فرض حیات داری جامعه و فرهنگشان تحقیق را شروع کرده و جستجوگر ابعاد گوناگون عمل اجتماعی می‌باشند. افرادی چون وبر و دورکیم وقتی از دوگانه سنتی و مدرن سخن می‌گویند سنتی بودن را، هم متعلق به گذشته دور تاریخی‌شان و هم به سرنوشت فعلی جهان غیر غربی معطوف می‌کنند و آنچه که در جهان پیرامونی‌شان برای غرب معرفی می‌کنند نشان از مدرن شدن است. این نگاه به شکل معکوس در میان محققان توسعه ایرانی جاری است. همه مدرن شدن و مدرنیته را متعلق به جهان غربی می‌دانند و سنتی بودن و سنتی ماندن را به‌عنوان جبر فرهنگی متعلق به جهان ایرانی. به همین دلیل است که بین سنت و مدرنیته تعارض می‌شناسند. بیشتر این محققان بر اساس دوگانه سنت و مدرنیته، جهان و توسعه و پیشرفت ایرانی را توضیح می‌دهند. نتیجه سخن آن‌ها قبول برچسب سنتی بودن و سنتی ماندن به شکل بد آن در ایران و مدرن بودن و مدرن‌تر شدن جهان غربی است. آن‌قدر در این زمینه تأکید شده است که جهان ایرانی هر نوع تلاشی که برای گذر از ساحت قدیمی‌اش صورت داده است را بی‌حاصل می‌شناسند.

ج- سومین ویژگی مشترک این نوع تحقیق‌ها و مطالعات، تکرار و ارجاع‌های بسیار به شواهد ویژه است. عموم محققان شکست واحدی که در تاریخ ایران از سر ریاکاری دولت‌ها یا حضور نامناسب سنت و فرهنگ و اخلاق ایرانی صورت گرفته

است، را مورد تأکید قرار داده و در جهت جستجوی ساحت‌های دیگر حیات ایرانی برنیامده‌اند. به‌طور ویژه در دوره‌ای از تاریخ معاصر ایرانی دعوای روشنفکری و روحانیت ظهور کرده است. آن‌قدر بر این امر تأکید شده است که گویی همه حوادث جامعه ایرانی معاصر (در طول دو‌یست سال گذشته) حول این دوگانه رقم خورده است. دعوایی که بین مصدق و کاشانی در مرحله پس از ملی شدن نفت ظهور کرده است را به‌کل مراودات و مناسبات روحانیت و روشنفکری سرایت داده و همه را به حضور در یک‌قطب این دوگانه دعوت می‌کنند. درحالی‌که شواهد تاریخی ایران حکایت از استمرار دعوای روشنفکری و روحانیت نیست هرچند که این نزاع در حوزه مطبوعات متأثر از گرایش و نگاه محققان اشاره‌شده، داغ و جنجالی عنوان شده است. شاهد دیگر شکست ایران در جنگ با روسیه و نقشی که عباس میرزا داشته است می‌باشد که بر آن تأکید بسیار می‌شود. شاهد دیگر ماجرای دارالفنون است و... محققان ایرانی به‌جای کالبدشکافی این وقایع و تنظیم رابطه بین این حوادث با کل نظام اجتماعی و فرهنگی، سیاست زده عمل کرده و حوادث منفرد را کل حیات ایرانی قلمداد کرده و جاروجنجال سیاسی و عقیدتی راه انداخته‌اند. آن‌قدر بر طبل دوگانه سنت و مدرنیته کوبیده‌اند تا صدای ظهور نوع ویژه‌ای از حیات ایرانی که آن را «مدرنیته ایرانی» نامیده‌ام فراهم نشود. مدرنیته‌ای که مدرن است اما غربی نیست؛ ایرانی است و معطوف به فرهنگ، سیاست، اخلاق، دین و اقتضائات ایرانی است. به همان اندازه که مدرن است از منابع سنتی و فرهنگی ایرانی بهره گرفته است. این مدرنیته ضد مدرنیته غربی نیست همان‌طور که شبیه آن‌هم نیست. از آن نیامده است که تابع آن باشد. از سنت هم کپی نشده است که صرفاً بازتولید فضای کهن باشد. نمی‌گوییم که ترکیبی از این دو می‌باشد، می‌گوییم متفاوت از هر دو (سنت و مدرنیته)

است و داعیه‌های ویژه‌ای دارد که بی‌اعتنایی به آن‌ها می‌تواند فضای مبهمی ایجاد کند.

د- ویژگی دیگری که من آن را یک ضعف عمده در مطالعات تاریخی توسعه در ایران می‌شناسم، فقدان حضور قدرتمند تاریخ و فهم تاریخی است. اگر فهم تاریخی وجود داشت، دانش تاریخی شکل می‌گرفت؛ همان‌طور که اگر دانش تاریخی وجود داشت فهم تاریخی ظهور کرده بود. چرا این‌گونه شده است؟ علت اصلی این وضعیت به فقدان تهیه منابع تاریخ اجتماعی برمی‌گردد. ما ایرانیان به‌طور مستند نمی‌دانیم که گذشتگانمان چگونه زیست می‌کرده‌اند. همین را می‌دانیم که از ما متفاوت بوده‌اند یا این‌که ما شبیه آن‌ها هستیم. اما منابعی برای نشان دادن نحوه زندگی مردم ایران در گذشته شناخته‌نشده است. حتماً ما ایرانیان در گذشته اهل خانواده و اهل دین بوده‌ایم و در این سرزمین زیست می‌کرده‌ایم. تا این حدش شبهه‌ای وارد نیست، اما کم و کیف این زندگی معلوم نیست. معلوم نیست که ما در گذشته در خانواده هسته‌ای زیست می‌کرده‌ایم یا خانواده گسترده. در یک معنای کلی گفته شده است که چون ما متعلق به جهان سنت هستیم و در جهان سنت تعریف شده به‌واسطه اندیشمندان غربی، خانواده شکل گسترده داشته است، در نتیجه خانواده ایرانی در گذشته گسترده بوده و در حال حاضر دارد هسته‌ای می‌شود. این سخنی کلی و مبهم است و بر اساس مستندات تاریخی بدست نیامده است. از کجا معلوم که ایرانیان در گذشته هر دو نوع خانواده را داشته و هر دو نوع خانواده در ایران باهم مرتبط بوده و هزاران سخن و مطلب دیگر. در مورد زبان و آیین‌های دینی، مناسک اجتماعی، اقتصاد، تولید و مصرف هم این وضعیت جاری است. کلی‌گویی‌های بسیاری هست.

در نتیجه می‌توان مدعی شد که کمتر تلاشی در جهت تهیه منابع مستقل تاریخی صورت گرفته است و تکرار گفته‌های مبهم، اصل شده است.

با توجه به نکات اشاره شده می‌توان مدعی شد که ادامه مطالعات توسعه‌ای با محوریت پارادایم عقب‌ماندگی در مورد توسعه و نوسازی در ایران، فضای بحث و عمل را به ابهام بیشتر خواهد کشاند. برای نجات از این وضعیت می‌بایستی گام‌هایی دیگر برداشت و راه‌های جدیدی گشود. در ادامه نحوه گذر از وضعیت ایجاد شده را مورد بررسی قرار داده و برای اجتناب از سیاسی شدن و آرمان‌گرایی در بحث، به حداقل مهم در تغییر مسیر توجه می‌کنیم.

عدم تقارن بین واقعیت‌ها و ایده‌آل‌ها

شاید یکی از مللی هستیم که توان کافی در ایجاد پیوستگی و ارتباط بین واقعیت‌های جاری و تاریخی‌مان با ایده آل‌هایمان را نداریم. من اساس این ناتوانی را در فضای مفهومی متأثر از پارادایم عقب‌ماندگی می‌دانم. در این پارادایم تصویری که از انسان و جامعه و فرهنگ و سنت و تاریخ و زندگی ایرانی ارائه می‌شود نابهنجار است. این عناصر باهم پیوسته نیستند. انسان ایرانی خیال‌پرداز است. جامعه ایرانی درگیر واقعیت‌های متعدد و محدود شده است. فرهنگ ایرانی در چرخه سنت و دین، تحجر و عقب‌ماندگی، احساس و هیجان، و... قرار گرفته است. سنت ایرانی پر از خاطره‌های زیبای متعلق به گذشته و تهی از نگاه به آینده است. تاریخ ایرانی پر است از جنگ و کشت و کشتار همراه با شکست و از دست دادن سرزمین و سلطه شاهان استبدادی که در پی ویرانی تمدن‌های کهن بوده و توان برپایی تمدنی جدید را نداشته‌اند الا به همت پیوستگی با بیگانه. زندگی ایرانی مجموعه‌ای از چالش‌ها و ناکامی‌ها و آرزوها و تمایلات و آرمان‌هاست. از همه مهم‌تر سخت شدن زندگی برای ایرانیان در گذر زمان می‌باشد. سختی زندگی و فقدان نظام معنایی توضیح دهنده‌گی شرایط، آن‌ها را به فراز از

موقعیت‌ها سوق داده است. فرار از موقعیت‌ها در قالب مباحث و مفاهیم آرمانی تبلور یافته است. این وضعیت اشاره شده، ایران و ایرانی را به تعارض بین واقعیت و ایده‌آل‌ها کشانده است. در نتیجه ما شاهدیم که در جهان ایرانی اعم از حوزه سیاستمداران و روشنفکران و مردم عادی دارای استعداد کم‌توجهی به واقعیت‌ها و میل به ایده‌آل‌ها هستیم. چرا این‌گونه عمل کرده‌ایم؟ اشاره کردم به دلیل سخت تعبیر کردن شرایط زندگی است. برای گذر از شرایط سخت و طاقت فرسا، ایده‌آل‌ها را محور قرار داده و چون امکان تحقق ایده‌آل‌ها برایمان وجود نداشته است، دچار سرخوردگی شده‌ایم و دوباره باحالت نزار به واقعیت‌های تلخ تن داده و با سرخوردگی مضاعف زیست کرده و می‌کنیم. در این شرایط هزاران بار به گذشته‌مان ناسزا گفته و آنچه که در آغاز خوب می‌دانسته‌ایم را زشت معرفی کرده‌ایم. در بد جلوه دادن موقعیت‌مان از دشمنانمان هم پیشی گرفته‌ایم. این پیشی گرفتن در نقد و نفی خودی حتی دشمنانمان را به شک واداشته و بعضی از آن‌ها را به تمجید از گذشته تاریخی‌مان وادار ساخته است. ما شاهد شکوائیه اعتراضی بعضی از انقلابیون و رزمندگان در آنچه که انجام دادند هستیم. آن‌ها به شکل بسیار افراطی از نسل جدید می‌خواهند که خامی نکنند و کاری که آن‌ها انجام دادند را دنبال نکنند. صورت دیگر دعوت این نسل از نسل جدید، بی‌هویتی و سوگیری اعتراضی نسبت به گذشته است. صورت دیگر، ارائه تصویری زشت و نامناسب از شرایط ایران به واسطه بیشتر افراد ایرانی خارج شده از ایران در نزد دیگران (خارجی‌ها) است.

جهت‌گیری بی‌توجهی به واقعیت‌ها و تأکید بسیار به ایده‌آل‌ها در میان صاحب‌نظران بیشتر دیده شده است. آن‌ها کمتر آشتی با واقعیت‌های جاری و تاریخی ایرانی دارند و در عوض آرمان‌گرایی را اصل قرار داده‌اند. به همین دلیل هم هست که همه فضاهای مفهومی و فکری که در جهان جاری است یکباره در جهان ایرانی حضور دارند. اصحاب دانش به تناسب حضور فضاهای مفهومی و فکری از یکدیگر

جدا شده و زندگی می‌کنند؛ همه، همه را متهم به نادانی کرده و جنگی توهمی جاری شده است.

در سروسامان دادن این فضا راه‌حل در ارائه تصویری ایده آلی جدید نیست، بلکه ضمن آسیب‌شناسی از وضعیت ایده آلی جامعه و فکر، ارجاع به واقعیت‌های مسلم و حداقلی است. من این معنی را در دوگانه تأکید بر الزام‌های آرمانی و الزام‌های غیر آرمانی تعبیر کرده‌ام. الزام‌های آرمانی همان‌هایی است که در همه‌جا جاری است. ما مردمان ایرانی همه را با همان مفاهیم و مضامینی نقد می‌کنیم که خودمان عمل می‌کنیم. می‌گوییم که فلانی بی‌اخلاق یا بداخلاق شده است درحالی‌که خودمان در فضای بی‌اخلاقی و بداخلاقی عمل می‌کنیم. می‌گوییم که دولت و اصحاب سیاست مسئولیت‌پذیر نیستند درعین‌حال خودمان مسئول کاری و شغلی و عملی در جامعه هستیم و با بی‌مسئولیتی کار را ادامه می‌دهیم. می‌گوییم که خانواده‌های همسایه چنین و چنان هستند و خودمان به‌عنوان خانواده همان راه و روش را می‌رویم. برای گذر کردن از این وضعیت بهتر است به حداقل‌های ضروری زندگی و فرهنگ و سیاست تأکید کنیم و از حداکثرها گذر کنیم. بگذاریم حداکثرها در کتاب و قانون و سند باقی بمانند و حداقل‌ها را محور قرار داده و در این زمینه توافق عملی کنیم.

صورت‌بندی رفتار و ساختار توسعه در ایران

همان‌طور که اشاره شد، یکی از اصلی‌ترین موانع و زمینه‌های دستیابی به توسعه در ایران عدم توجه به تجربه‌های جاری توسعه‌ای در ایران است. در ارجاع به تجربه توسعه در ایران در آغاز می‌بایستی چندین فرض را قائل باشیم؛ فرض اول این‌که کشور ایران در مقایسه با دیگر کشورها از تجربه طولانی‌تری در جریان توسعه برخوردار است. این فرض ما را به فرض دومی که توسعه در ایران افت‌وخیزهای متعددی داشته و در نهایت اساس شکل‌دهی به جامعه جدید شده است راهنمایی می‌کند. به عبارت

دیگر جامعه ایران معاصر در فرآیند توسعه شکل گرفته است. سومین اصل، معنی دهی به تجربه‌های توسعه‌ای در ایران است.

تجربه توسعه اگر محور داوری و قضاوت ما قرار گیرد، صورت‌بندی جدیدی از توسعه در ایران شکل خواهد گرفت. صورت‌بندی آنچه که انجام شده و محقق شده است تا صورت‌بندی ایده‌ها و انتظارات. اگر توجه به خواسته‌ها شود، شبیه‌سازی عمل دیگران پیش خواهد آمد. شبیه‌سازی با مارکسیسم و شبیه‌سازی با لیبرالیسم در قالب الگوها و نظام‌های مفهومی گوناگون توسعه‌ای. تجزیه و تحلیل جریان‌های توسعه‌ای در ایران تاکنون دچار بدفهمی‌های متعددی شده است. اولین آن را من «شبیه‌سازی مفهومی» یاد می‌کنم، دومین آن را تحلیل در سایه قدرت و نظارت دولت می‌نامم و ... درحالی‌که تأکید بر تجربه توسعه به لحاظ تاریخی قاعده دیگری خواهد داشت. ما در ایران آموخته‌ایم تا یک الگوی واحدی به لحاظ زمانی (پیش و پس از انقلاب اسلامی) یا توضیح توسعه در سایه دولت‌های متعدد از قبیل دولت عصر پس از انقلاب و جنگ، عصر سازندگی، دوره اصلاحات، دوره اصولگرایی، و دوره اعتدال، درحالی‌که در ماهیت توسعه در ایران خیلی تفاوت عمده‌ای در طول دهه‌ها ظهور نمی‌کند. جریان توسعه در ایران مانند عمل و جهت‌گیری سیاسی دولت‌ها نیست، نمی‌گوییم که فعل و گرایش دولت‌ها در جریان توسعه مؤثر نیستند، اما جریان توسعه در ایران به‌سادگی و قطعی تابع فعل دولت‌ها نیستند. دولت‌ها هم در جریان توسعه‌ای در ایران دچار تغییر می‌شوند. به همین دلیل هم هست که هنوز سایه قدرتمند برنامه‌های توسعه در دوره سازندگی که به‌نوعی شروع توسعه‌سازمان‌یافته پس از انقلاب اسلامی است در دولت‌های پس از دولت سازندگی دیده می‌شود. هرچند که دولت اصولگرای احمدی‌نژادی سعی کرد تا خودش را از دولت‌های پیشین و به‌طور ویژه از دولت سازندگی متمایز و در بسیاری از موقعیت‌ها معارض جلوه دهد، اما باز هم همان راهی را رفت که جریان‌های توسعه‌ای در ایران حکم می‌کردند. به همین دلیل است که باید از تابوهای شکل‌گرفته در فهم جریان توسعه در ایران گذر کرد و جریان توسعه را به

حوادث ویژه سیاسی تقلیل نداد و آن را پاره پاره نکرد. در نتیجه می‌بایستی جریان توسعه در ایران را امری یکپارچه قلمداد کرد و ضمن شناسایی نقاط قوت و اوج، به نقاط ضعف آن هم توجه کرد. توجه به نقاط اوج و افول جریان توسعه ما را نمی‌بایستی از فهم جریان کلی آن غافل کند. این نوع الزام را می‌توان اساس فهم و معنی دهی و صورت‌بندی جریان توسعه در ایران قلمداد کرد.

عناصر اصلی توسعه در ایران

مشخصات توسعه در ایران در طول سه دهه گذشته با چندین صفت و مشخصه عمده قابل‌تعریف است: اول تأکید بر پرپایی بوروکراسی در ایران است. دوم محوریت دادن به توسعه شهرها و نظام مدرن شهری است و سومین، اهمیت دادن به نیازهای عمومی جامعه. این سه مشخصه عمده در همه برنامه‌های توسعه‌ای در ایران در طول سه دهه گذشته دیده می‌شود. خوب اگر این داعیه را پذیرا باشیم، آن وقت می‌بایستی جریان توسعه را به گونه‌ای جدید تعریف کنیم. جریان توسعه‌ای که با کانونیت دولت و نظام اداری (بوروکراتیک) سروسامان می‌یابد و شهرها را اصل قرار داده و نیازهای عمومی تعریف‌شده را دنبال می‌کند.

اما این سه مشخصه اشکالاتی هم دارند. در ادامه به‌طور کلی به بررسی این سه مشخصه عمده توسعه ایرانی با توجه به نتایج و ابعاد آن اشاره می‌شود. نقد و بررسی این سه مشخصه راهی در دستیابی به الگوی توسعه ایرانی اسلامی در ایران است. به‌عبارت دیگر، با بازشناسی سه مفهوم و قاعده مرکزی توسعه در ایران است که امکان ارائه الگوی جدید توسعه‌ای که ایرانی است و اسلامی، فراهم خواهد شد.

اول این‌که جریان توسعه‌ای می‌بایستی حد یقفی^۱ برای ادامه توسعه نظام اداری قائل می‌شد. نظام اداری ایران هنوز هم مرکز ثقل برنامه‌های توسعه‌ای است. می‌بایستی

زمانی و موقعیتی فرا می‌رسید که دیگر از کوچک یا بزرگ کردن دولت به لحاظ اداری غافل می‌شدیم. درحالی‌که همه تلاش می‌کنند تا نظام اداری کارآ به معنی دولت کوچک بسازند ولی حاصل کارشان ناکارتر کردن و بزرگ‌تر کردن نظام اداری است. بازنگری این مشخصه ما را به چندین امر جدید می‌رساند: اول تعیین جایگاه نظام اداری و در نتیجه دولت در ایران. دوم، به رسمیت شناختن نیروهای مؤثر دیگر در جریان توسعه از قبیل تجار و سرمایه‌داران، گروه‌های فنی و حرفه‌ای و صاحبان مشاغل و حرف، و دانشمندان.

دومین ویژگی اشاره شده مرکزیت شهرها می‌باشد. شهرهای متعدد در طول سی سال اخیر ایجاد شده و شهرهای بزرگ پیشین هم بزرگ‌تر شده‌اند. در حاشیه این اقدام (بزرگ کردن شهرهای پیشین و تولید شهرهای جدید) حاصل کارها فروپاشی روستاها در ایران بوده است. متأسفانه در سال‌های اخیر جریان پایان یافتن حیات روستایی و در نتیجه اقتصاد کشاورزی در ایران شدت گرفته است. قرار بود جریان توسعه در ایران با مرکزیت شهرها سامان فنی و ملی و جهانی یابد نه این‌که همه ایران تبدیل به شهر شود و روستاهای ایرانی هم روند میرایی را بیابند. بازشناسی این مشخصه راهی در تعیین رابطه بین شهر و روستا، اقتصاد کشاورزی و صنعتی، زندگی شهری و روستایی، و ... است. با محوریت یافتن این سه موضوع (رابطه، کارکرد و آینده هر یک) ساختار جدیدی در جریان توسعه ایران فراهم خواهد شد.

سومین ویژگی (توجه به نیازهای عمومی) موجب شده است تا یکسانی معنی از فقر و ثروت در جامعه فراهم شود. همه آدمیان ایرانی به‌طور یکسان در پی کسب درآمد و تحصیل و بهره‌گیری از امکانات دنیای مدرن می‌باشند. نتیجه تأکید بر نیازهای عمومی، زمینه یکسان‌سازی نیازها و علائق و گرایش‌ها و رفتارها را فراهم ساخته است. توجه به نیازهای عمومی راهی بود در فعال‌سازی جامعه برای دستیابی به نیازهای مرتبط با موقعیت‌ها و شرایط تاریخی و طبقاتی افراد و گروه‌های اجتماعی، در حالی که اهمیت دادن به نیازهای عمومی به ضد خود تبدیل شده است و همه مردم را منتظر

دریافت امکانات قرار داده است. بازشناسی این مشخصه راهی در رسیدن به توسعه مردم مدار و توسعه غیر مردم مدار است. تنظیم رابطه بین این دو وضعیت جریان توسعه را از ابهام منافع ملی و نیازهای اساسی دور خواهد کرد و دستیابی به مدلی که هر دو نیاز را توأمان پاسخگو باشد، فراهم خواهد ساخت.

زمینه‌ها و الزام‌های دستیابی به توسعه بومی

در ارائه الگوی ایرانی اسلامی توسعه‌ای در ایران الزام‌های متعددی وجود دارد که در متن مقاله به آن‌ها پرداخته شده است. یکی از اصلی‌ترین الزام‌ها اجتناب از طرح آرمان‌گرایی و در مقابل تأکید و تمرکز بر داشته‌هاست. در این مسیر به جای تأکید بر سؤال «چه باید کرد؟» بر سؤال «چه نباید کرد؟» تأکید خواهد شد. زیرا سؤال اول ما را به سوی آرمان‌گرایی جدیدی در توسعه سوق می‌دهد که همراه با افزایش انتظارات و آرزوها تا فهم واقعیت‌های پیرامونی و تواناسازی در بهره‌گیری بهتر از شرایط است. در این مسیر، به لحاظ مفهومی و نظری، توسعه بومی و تجربه توسعه به جای توسعه بیرونی و عقب‌ماندگی اصل خواهد شد و به لحاظ عملی هم به جای محوریت بخشیدن به برنامه‌های متمرکز دولتی بر مشارکت مردمی و توسعه مردم مدار تأکید خواهد شد.

همان‌طور که اشاره شد برای دستیابی به الگویی عملی در توسعه و پیشرفت بیش از این که بگوییم که چه باید بکنیم باید بگوییم که چه باید نکنیم. من با سؤال چه باید بکنیم در این سطح از بحث و زندگی ایرانی مشکل دارم. چون همه کسانی که به این بحث وارد شده‌اند ما را وارد فضای جدید آرمانی کرده و زندگی کردن را برایمان سخت کرده‌اند. اصلاً تأکید پیش‌ازحد متعارف به آرمان زمینه دور شدن از واقعیت‌ها را فراهم ساخته و درنهایت فرد ضد واقعیت یا گریزان از واقعیت تولید می‌کند؛ فرهنگ و جامعه ضد واقعیت و گریزان از واقعیت می‌سازد و دولت و نظام سیاسی توهمی ساخته می‌شود. بدین لحاظ است که بهتر است یا شاید بهتر باشد بگوییم باید از چه باید کرد

دور شد و چه نباید کرد را اصل قرار داد. شعار «چه باید کرد؟» برای ما چه ارمغانی داشته است؟ نمی‌گویم که این سؤال برای ما ارمغانی نداشته است. اتفاقاً وقتی در مقایسه با دیگری معترض قرار گرفته‌ایم این سؤال به دادم‌مان رسیده و می‌رسد. این سؤال وقتی اهمیت داشت که ایدئولوژی کمونیستی و ماتریالیستی و لیبرالیستی همه‌جا حاضر بود و اسلام را متهم به ضعف و سستی کرده بود. در آن زمان بود که روشنفکران و سیاستمداران ایرانی با ارجاع به این سؤال به مسئولیت‌پذیری انسان مسلمان ایرانی رسیدند و حاصل آن هم اقدامی بزرگ با عنوان «انقلاب اسلامی» و تشکیل نظام شد. این اقدام‌ها ریشه در توجه و تأکید بر سؤال «چه باید کرد؟» دارد. اما ما در شرایطی نیستیم که بخواهیم اقدام‌هایی بزرگ و ساختار شکنانه انجام دهیم که ضرورتی در بازگشت مجدد به این سؤال داشته باشیم. من اصرار دارم که شرایط جامعه ایرانی تحول‌خواه نیست تغییر خواه است. اگر تحول‌گرا بود می‌بایستی دوباره به سؤال چه باید کرد برگردیم. شواهد نشان از میل و اراده جامعه به تغییر و بهبود است. در تغییر و بهبود است که باید به سؤال چه نباید کرد برسیم تا سؤال چه باید کرد.

چه نباید کرد؟ خیلی کارها را نباید کرد. خیلی ایده‌ها را نباید طرح کرد. خیلی سیاست‌گذاری‌ها را نباید انجام داد. چرا؟ چون هر ورود و اصرار بر بایندی جامعه را از هستی بازخواهد داشت. اگر از بایدها دور شویم و به الزام‌هایی جاری تن دهیم، آن وقت شرایط عمل و تجربه جاری خواهد شد و در نهایت تمیزی بین عقلانیت و جهل، دینداری و توهم دینداری، زندگی و خیال، و ... بدست خواهد آمد. این نبایدها ما را به داشته‌ها می‌کشاند در حالی که بایدها ما را به خواسته‌ها و آرمان‌ها و نداشته‌ها می‌کشاند. جامعه و فرهنگ ایرانی توان توجه به آرمان‌ها و خواسته‌های جدید و در نهایت نداشته‌های بسیاری را ندارد. اگر به نداشته‌هایش توجه کند دچار یاس و سردرگمی خواهد شد. در این شرایط خواهد بود که با افزایش جمعیت نابسامان به لحاظ روانی و اجتماعی روبرو خواهیم شد و با افزایش نرخ نابسامانی‌ها روبرو خواهیم

شد. شاید بتوان افزایش نرخ نابسامانی‌های متعدد در خانواده ایرانی را به فهم توهمی از نداشته‌ها به جای داشته‌ها توضیح داد.

با تأکید بر این که چه نباید کرد ما به واقعیت‌ها و داشته‌ها و توانایی‌ها پی خواهیم برد تا توانایی‌های دیگران. دیروز خواندم که در سال گذشته هشت میلیون نفر از مردم ایران به خارج سفر کرده‌اند. افزایش این نوع مسافرت‌ها در شرایطی است که مردم مشکلات اقتصادی بسیاری دارند. افزایش نرخ تورم و بیکاری و هزاران دردسر دیگر جاری است، ولی مردم از رفتن به خارج از کشور و مصرف دور نشده‌اند. چرا؟ چون هنوز هم با آرمان‌ها و بایدهای بسیار زیست می‌کنند تا با واقعیت‌ها و نداشتن‌ها. اگر واقعیت‌ها اصل می‌شد قطعاً مردم به جاری رفتن به دُبی یا آنکارا به شهرهای ایران می‌رفتند و رفت‌وآمد درون کشور رونق می‌گرفت و هزاران ماجرا و قصه شکل می‌گرفت. در این مسیر می‌توانستیم بهبود جاده‌ها و مکان‌های استراحتی را اصل قرار داده و زندگی و توسعه اقتصادی در ایران اصل می‌شد. هجوم حجم انبوه نیروی انسانی و سرمایه اقتصادی به خارج از کشور ریشه در القائنات آرمان‌های کم یا بی‌ارتباط با واقعیت‌های جاری دارد. تأکید بر آرمان‌هایی که معطوف به زندگی روزمره مردم ایرانی باشد، نمی‌تواند به ویرانی ساختارهای اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی بینجامد. شرایط موجود به‌گونه‌ای شده است که آرمان‌ها و آرزوهای مردم در ایران قابل جستجوگری نیست و برای بسیاری راه در خروج از کشور است. این است که من اصل را بر بیان نداشتن‌های ریشه در واقعیت‌ها می‌دانم تا نداشتن‌های ریشه در خیال‌پردازی‌های از بیرون آمده.

تأکید بر چه نباید کرد تا چه باید کرد ما را با جهانی واقعی که حداقل‌های مهم عملی در آن جاری است روبرو می‌کند. حداقل‌هایی که اساس زندگی مردم است تا حداکثری که خیال‌پردازی و توهم را در پی دارد.

نتیجه‌گیری

در این مقاله با دوگانه دیدن توسعه و عقب‌ماندگی، جریان توسعه در ایران به لحاظ مفهومی و نظری مورد واکاوی قرار گرفت تا با درک از مشکلاتی که در مسیر اندیشه توسعه با سلطه پارادایم عقب‌ماندگی دچار شده است زمینه و شرایط گذر از این وضعیت و دستیابی به شرایط مناسب ارائه الگوی توسعه در ایران فراهم شود. مدعای اصلی مؤلف در این مقاله بر غلبه پارادایم عقب‌ماندگی بر فضای توسعه بود که حاصل آن شکل‌گیری مجموعه‌ای از بدفهمی‌ها در مورد انسان ایرانی، جامعه ایرانی، فرهنگ و سنت در ایران، دولت و کارگزاران توسعه‌ای در ایران و در نهایت نتایج توسعه می‌باشد. قبول فضای ناشی از سلطه پارادایم عقب‌ماندگی توسعه در ایران به پرداختن هزینه‌های توسعه و ضدیت با توسعه در ایران خواهد انجامید. در نتیجه مدعای اصلی این بود که برای فهم واقعی از توسعه ضمن گذر از پارادایم عقب‌ماندگی، می‌بایستی بازنگری مجدد در رابطه بین واقعیت و ایده آل‌ها صورت گرفته و از اعمال مجموعه‌ای از الزام‌هایی که بر غلبه فضای ایده آلی بر واقعی جریان توسعه خواهد شد، اجتناب شود. در این موقعیت با تأکید جدی بر سرمایه‌های موجود، حرکت توسعه‌ای در ایران امکان‌پذیر خواهد شد و حاصل آن‌هم، به همسویی نیروها و فضاهای فکری خواهد انجامید. به عبارت دیگر، برای دستیابی به الگوی توسعه‌ای در ایران بایستی از ایده آل‌گرایی اجتناب کرد و به سرمایه‌ها و داشته‌های موجود و شیوه‌های زیست ایرانی تأکید داشت. این حرکت دوجهی (اجتناب از ایده آل‌گرایی و تأکید بر زیست ایرانی) زمینه‌ساز ورود به تجربه توسعه در ایران را فراهم می‌سازد.

منابع

- آزاد ارمکی، تقی. (۱۳۹۱)، *بینان‌های فکری نظریه جامعه ایرانی*، تهران: نشر علم.
- آزاد ارمکی، تقی. (۱۳۷۹)، *اندیشه نوسازی در ایران*، انتشارات دانشگاه تهران.

- آزاد ارمکی، تقی. (۱۳۷۳)، "پارادایم در جامعه‌شناسی" نامه علوم اجتماعی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران.
- ریتزر، جرج. (۱۳۸۴)، نظریه‌های جامعه‌شناسی، ترجمه: محسن ثلاثی.
- هانت، دایانت. (۱۳۸۶)، پارادایم‌های توسعه، ترجمه: غلامرضا آزاد ارمکی، تهران: نشر نی.

